**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14010822**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که اگر دو تا حالت متضاد بر شیءای عارض بشوند ولی ما نمی‌دانیم که الآن کدام یک از این دو تا حالت متضاد موجودند. به دلیل این که نمی‌دانیم کدام یک از اینها زودتر بوده، کدام یک از اینها دیرتر بوده، شک در متقدم و متأخر اینها داریم. یقین داریم که یک حدثی عارض شده، یک طهارتی هم عارض شده. نمی‌دانیم طهارت زودتر بوده و حدث بعد بوده که الآن حدث موجود باشد، حالا یا یقیناً یا استصحاباً. یا حدث زودتر بوده، طهارت بعد بوده که الآن طهارت موجود باشد، یقیناً یا استصحاباً. صورت مسئله این هست. این مسئله با مسئلۀ قبل از جهاتی شبیه هم هست ولی تفاوت دارد. اینجا ما یقینمان یک زمان مشخص متیقن نداریم. اوّلاً در مسئلۀ قبل که مثلاً مثال می‌زدیم اسلام فرزند و موت پدر موضوع حکم ما مرکب بود. ما می‌خواستیم ببینیم که بقاء یک موضوع را تا زمان تحقق موضوع دیگر می‌توانیم استصحاب کنیم. اینجا موضوع ما مرکب نیست، یک موضوع واحد هست و مشکلاتی که آنجا هم دارد ولو یک مشابهت‌هایی بین این دو تا وجود داشت، ولی متفاوت است، حالا در موردش صحبت می‌کنیم تفاوت‌های حکمی این دو تا چه شکلی است.

شاگرد: اینجا نمی‌شود مرکب در نظر گرفت؟

استاد: نه، بحث ما مرکب نیست. حیث بحث حیث ترکیبی‌اش نیست. یعنی آنجا حیث اصلاً حیث ترکیبی است، یعنی در واقع می‌خواستیم بگوییم استصحاب بقای یکی تا زمان دیگری. اینجا ممکن است مرکب باشد آن موضوع، ولی از آن جهتی که مرکب است مورد بحث نیست. حالا چند تا قول در اینجا هست. یک قول این هست که استصحاب مثلاً بقای حدث و استصحاب بقای طهارت هر دو جاری می‌شوند، تعارض می‌کنند، وقتی تعارض کردند دیگر باید به اصول دیگر مراجعه کرد. یک قول قول مرحوم آخوند است که اینها اصلاً ذاتاً جاری نمی‌شوند. تفاوت این دو قول از جهت عملی کجا ظاهر می‌شود؟ در جایی که یکی از این دو تا بیشتر ثمر نداشته باشد. اگر هر دو ثمر داشته باشد خب استصحاب در هر دو ذاتاً جاری می‌شود با هم تعارض می‌کنند. ولی اگر طهارت و حدث فقط طهارت مثلاً منشأ اثر باشد. خصوصاً این مثالش در جایی که ضدینی باشند که لهما ثالث خیلی روشن هست. یک لباسی هست، یک زمان قرمز بوده، یک زمان زرد بوده. لباس قرمز پوشیدنش مکروه است. نمی‌دانیم زمان قرمز بودنش کی بوده، زمان زرد بودنش کی بوده. استصحاب بقای قرمزی لباس اثر دارد. استصحاب بقای زردی لباس اثر ندارد. بنابراین ما استصحاب بقای قرمزی لباس را جاری می‌کنیم، معارض نیست با استصحاب بقای زردی لباس، چون بقای زردی لباس فرض این است که اثر ندارد. ولی طبق مبنای مرحوم آخوند این استصحاب‌ها ذاتاً جاری نمی‌شوند. مشکل مشکل تعارض نیست. ذاتاً جاری نمی‌شوند، نه استصحاب بقای زردی جاری می‌شود در این مثال، نه استصحاب بقای قرمزی لباس جاری می‌شود. حالا بعضی‌ها اینجا تفصیل بین معلوم التاریخ و مجهول التاریخ دادند که حالا آن را من بعداً در موردش صحبت می‌کنم.

یک قول چهارمی اینجا مطرح شده قول مرحوم محقق حلی در معتبر. محقق حلی در معتبر فرموده ما باید به ضد حالت سابقه بر این دو تا شیء اخذ کنیم. خب یک زمانی طهارت و حدث حادث شده، قبل از اینها، قبل از این که این دو تا حادث بشود یک زمانی بوده که حدث قطعی بوده، اینجا ما حکم می‌کنیم به این که استصحاب طهارت می‌کنیم. یا طهارت قطعی بوده، استصحاب حدث می‌کنیم. استصحاب ضد حالت سابقه را می‌کنیم. وجهش هم این هست که ایشان می‌فرماید که آن ضد حالت سابقه یعنی آن حالت سابق بر دو حالت متضاد قطعاً از بین رفته. نمی‌دانیم این که از بین رفته دوباره از بین رفتنش هم از بین رفته؟ یا از بین نرفته. عبارت خود محقق بخوانم بد نیست. من از کلام آقای داماد نقل می‌کنم. در جایی که تعارض بین طهارت و حدث هست.

«قال فى «المعتبر» بعد حكاية وجوب‏ التطهير عن المالك و الشافعى و ابى حنيفة و اتباعهم و توجيه مقالتهم بان يقين الطهارة معارض بيقين الحدث و لا رجحان فتجب الطهارة لعدم اليقين بوجودها» به قاعدۀ اشتغال تمسک کردند «الآن» ایشان می‌گوید «لكن» این تعبیر کرده «لكن يمكن ان يقال: ينظر الى حاله قبل تصادم الاحتمالين فان كان حدثا بنى على الطهارة لانه تيقن انتقاله عن تلك الحال الى الطهارة و لم يعلم تجدد الانتقاض» این که آن انتقاض دوباره انتقاض پیدا کرده باشد «فصار متيقنا للطهارة و شاكا فى الحدث فيبنى على الطهارة،» استصحاب طهارت می‌کند. «و ان كان قبل تصادم الاحتمالين متطهرا بنى على الحدث لعين ما ذكرنا من التنزيل انتهى.»

یعنی نتیجۀ بحث این می‌شود که استصحاب ضد حالت توارد حالتین. قبل از ضد حالتی که قبل از توارد حالتین داشته، آن را استصحاب می‌کنند.

اینجا من به نظرم حالا قبل از این که وارد بحث محتوایی بشویم یک بحث شکلی می‌خواهم بکنم. آن این است که تصور می‌:کنم بهتر است که ما بحث کلام محقق را با بحث کلام مرحوم آخوند و اختلافشان جدا کنیم. دو تا بحث اینجا مطرح کنیم. یک بحث این هست که آیا آن در حالت‌های متوارد، مثلاً در این مثال استصحاب طهارت و استصحاب حدث ذاتاً جاری می‌شوند، ذاتاً جاری نمی‌شوند یا تفصیلی بین معلوم التاریخ و مجهول التاریخ جاری بشود، این یک بحث. حالا اگر ما استصحاب طهارت و حدث را ذاتاً مثلاً جاری ندانستیم. یا ذاتاً جاری دانستیم با تفاوت گفتیم اینها از بین می‌روند. حالا که چنین شد از این ناحیه ما آیا بعداً که می‌خواهیم مراجعه کنیم به اصول دیگر آن اصل دیگر چی است؟ آیا اصل دیگر اصالة الطهارة است؟ یا یک استصحاب دیگری اینجا وجود دارد که به آن استصحاب باید مراجعه کنیم. یعنی این بحث‌ها را جدا کنیم. بحثی که، بحث مرحوم آخوند دو تا استصحاب اینجا مطرح هست، بحث محقق استصحاب سومی است. بحث این دو تا استصحاب به آن استصحاب سوم را از هم تفکیک کنیم بحث راحت‌تر می‌شود، این یک نکته.

نکتۀ دوم این که ببینید ما، فرض این هست که استصحاب، می‌خواهم ببینم این بحثی که مرحوم محقق کرده آیا در این بحث اختلاف نظر بین مرحوم آخوند و دیگران تأثیر دارد یا ندارد؟ یعنی عرض من این هست که در آن جایی که تفاوت بین قول مرحوم آخوند و قول کسانی که مثل شیخ که قائل است به اجرای اصل، به اجرای دو تا استصحاب و تعارضشان هستند ظاهر می‌شود در آن محلّ ثمرۀ عملی در این محلّ ثمرۀ عملی قول محقق نمی‌آید. در نتیجه نسبت به قول محقق تفاوتی ندارد که ما مبنای مرحوم آخوند را انتخاب کنیم یا مبنای مرحوم شیخ را انتخاب کنیم. توضیح ذلک همین مثالی که عرض کردم ببینید ما فرض کردیم که قرمزی لباس اثر دارد، زردی لباس اثر ندارد. ثمرۀ این بحث در اینجا ظاهر می‌شود دیگر که وقتی قرمزی لباس اثر دارد استصحاب بقای قرمزی جاری می‌شود، استصحاب بقای زردی جاری نمی‌شود، روی مبنای شیخ. روی مبنای مرحوم آخوند هیچ یک از این استصحاب‌ها جاری نمی‌شود. می‌خواهیم ببینیم مبنای مرحوم شیخ که اسصتحاب قرمزی جاری می‌شود اگر حالت سابقۀ شیء قرمزی باشد آن قرمزی به زردی تبدیل شده، استصحاب بقای زردی اثر ندارد. به دلیل این که فرض این است که زردی اثر ندارد. ولی اگر حالت سابقه زردی باشد آن زردی به قرمزی تبدیل شده، قول شیخ و قول محقق یکی می‌شود، هر دو استصحاب بقای قرمزی را می‌گویند می‌کنیم. پس بنابراین قول شیخ با قول محقق بینشان ثمرۀ عملی ندارند، یکی می‌شوند. ولی بنابر مبنای مرحوم آخوند فرق می‌کنند. چون مرحوم آخوند می‌گوید که استصحاب بقای قرمزی ثوب و استصحاب بقای زردی لباس اینها ذاتاً جاری نمی‌شوند. وقتی ذاتاً جاری نشدند آن حالت سابقه، آن را باید اخذ کرد.

شاگرد: ضدش را باید اخذ کرد.

استاد: ضدش را باید اخذ کرد.

شاگرد: اگر اثر نداشته باشند.

استاد: نه، اثر دارد. پس بین کلام مرحوم آخوند و آن کلام چیز اثر دارد

شاگرد: اگر آن طرف اثر دارد

استاد: آره دیگر، یعنی در همۀ صورش اثر دارد. چون مرحوم آخوند به اثر دار بودنش کار ندارد در اجرا. آن نسبت به آن ضد حالت سابقه اثر داشتن تأثیر دارد. ولی نسبت به کلام مرحوم آخوند به اثر داشتن و اثر نداشتنش کاری ندارد. بنابراین اینجا در واقع بنابر مبنای مرحوم آخوند هست که آن کلام محقق اینجا نقش پیدا می‌کند. ولی بنابر مبنای مرحوم شیخ انصاری، مبنای شیخ انصاری روی مبنای آنها، مبنای محقق در اثر عملی یکی است، تأثیر عملی اینجا ندارند. البته نحوۀ بیان فرق می‌کند نمی‌خواهم بگویم نحوۀ بیان فرق نمی‌کند. ولی اثر عملی ندارد. آن که جلسۀ قبل من عرض کردم که کلام محقق بنابر مبنای مرحوم آخوند تأثیر دارد مرادم همین بود. که یک قدری درست توضیح ندادم.

شاگرد: اگر روی هر دو اثر داشته باشند روی مبنای شیخ تعارض می‌شود ولی روی مبنای محقق ضد حالت سابقه اخذ می‌شود.

استاد: ضد حالت سابقه اخذ می‌شود بله

شاگرد: شیخ هم می‌شود

استاد: بله، در مبنای مرحوم شیخ در جایی، یعنی روی مبنای مرحوم شیخ هم می‌شود، ولی آن جایی که به مبنای مرحوم محقق مراجعه می‌کنیم بنابر مبنای شیخ جایی هست که با مبنای مرحوم آخوند فرقی ندارد، این را می‌خواهم بگویم.

من تصورم می‌کنم که اینجا با توجه به نکته‌ای که عرض کردم بهتر است اوّل کلام مرحوم آخوند را، آن بحث‌هایش را مطرح کنیم بعد برویم در کلام مرحوم محقق. چون آن یک مرحلۀ بعد هست، دو تا استصحاب مختلف هستند. اینها را جدا جدا بحث کنیم به نظرم بحثش روشن‌تر است.

در بحث سابق ما دو تا وجه کلی در عدم جریان استصحاب وجود داشت. یک وجه، وجهی بود که مرحوم آخوند در کفایه مطرح کرده بود، آن وجه این بود که عدم اتصال شک به یقین. شک ما باید به یقین متصل باشد و در مسئلۀ سابق شک ما به یقین متصل نیست.

مسئلۀ دوم این که اینجا، در همان مسئلۀ سابق مطرح می‌کردند که شبهۀ مصداقیۀ نقض یقین به شک هست. چون می‌گفتند نقض یقین به شک باید نقض یقین به شکی باشد که نقض یقین به یقین نداشته باشد، ولی اینجا چون ممکن است نقض یقین به یقین باشد بنابر این نقض یقین به شکی که ادلۀ استصحاب او را شامل می‌شود که مراد نقض یقین به شکی هست که با نقض یقین به یقین همراه نباشد، بنابراین شبهۀ مصداقیۀ مورد حجیت استصحاب است. یعنی حجیت استصحاب در جایی هست که نقض یقین به شک ما با نقض یقین به یقین همراه نباشد. و چون ممکن است اینجا با نقض یقین به یقین همراه باشد شبهۀ مصداقیه‌اش می‌شود. آن شبهه‌ای بود که آنجا مطرح بود.

حالا می‌خواهیم ببینیم که این دو تا شبهه‌ای که آنجا مطرح بود آن دو تا شبهه هم اینجا می‌آید یا اینجا نمی‌آید. مرحوم آخوند همان بیانی که در آنجا داشتند که عدم اتصال شک به یقین را اینجا هم همان را تطبیق می‌کنند. ولی به این شکل می‌گویند عدم اتصال یقین به شک، آنجا می‌گفت عدم اتصال شک به یقین، اینجا می‌گویند عدم اتصال یقین به شک. چطور؟ توضیح ذلک این که ببینید ما یک زمان اوّل داریم و یک زمان دوم داریم که مردد هست که حدث در زمان اوّل بوده و طهارت در زمان دوم یا برعکس. و یک زمان سوم. صحبت سر این هست که ما استصحاب را به ملاحظۀ زمان سوم می‌خواهیم جاری کنیم یا استصحاب را به ملاحظۀ زمان دوم می‌خواهیم جاری کنیم. ما می‌خواهیم بگوییم استصحاب به ملاحظۀ زمان دوم جاری نمی‌شود، استصحاب باید به ملاحظۀ زمان سوم جاری بشود. چطور؟ چون در زمان دوم هر چیزی که در زمان اوّل بوده است تبدیل به ضدش شده است. پس زمان دوم، زمان بقای حالت سابقه قطعاً نیست. حالت اوّل هر چی بوده زمان دوم برعکس شده. پس بنابراین استصحاب نسبت به حالت دوم شما نمی‌توانید جاری کنید چون شک ما در حالت دوم شک در بقاء نیست، شک در حدوث است. بله نسبت به حالت سوم شما می‌توانید استصحاب کنید. یعنی اگر استصحابی باشد نسبت به حالت سوم است. وقتی استصحاب نسبت به حالت سوم مثلاً می‌خواهیم استصحاب کنیم خب شما می‌گویید ما یقین به طهارتی داریم، این یقین طهارت ممکن است آن طهارت در حالت اوّل باشد، ممکن است در حالت دوم باشد. شک داریم که در حالت سوم آن طهارت باقی هست یا باقی نیست. اگر آن طهارت در زمان اوّل بوده آن به زمان شک ما متصل نیست. اگر در حالت دوم بوده به زمان شک ما متصل است. پس احراز اتصال زمان یقین به شک نکردیم. احراز نکردیم که زمان یقین به شک متصل است و ما باید علی ای تقدیرٍ احراز اتصال کنیم. این کلام مرحوم آخوند در اینجاست.

ما آنجا در عدم اتصال یقین به شک نکته‌ای را متعرض می‌شدیم که عین همان را هم ما اینجا تطبیق می‌کنیم. ما عرضمان این بود که شما می‌آیید در آن بحث اینجور بود که ما نسبت به فرض کنید در جایی که یکی از اینها معلوم التاریخ هست، یکی از اینها مجهول التاریخ مثلاً، این را در نظر بگیرید. در مثال ما یقین داریم که مرگ زید

شاگرد:

استاد: گفتم آن را اجازه بدهید بعداً، تفصیل بین مجهول و معلومش را بعداً درباره‌اش صحبت می‌کنیم. این را به خاطر نکاتی که داریم من این را بعداً می‌خواهم وارد بحثش بشوم. من می‌خواهم آن نکته‌ای که ما در بحث سابق می‌گفتیم آن نکته را یک بار دیگر متذکر بشوم، می‌خواهم ببینم آن نکته و اشکالی که ما آنجا مطرح می‌کردیم را عرض بکنم، می‌خواهم اشکالش شبیه آن را اینجا مطرح کنم. ما در ساعت اوّل یقین داشتیم که نه مرگ تحقق پیدا کرده نه اسلام تحقق پیدا کرده. هیچ یک از این دو حالت‌ها تحقق نداشته. در حالت زمان دوم و سوم نمی‌دانیم مرگ زودتر است، مرگ و اسلام با هم بودند، یا هنوز آن کفری که این چیز داشته ادامه داشته. حالا موضوع اثر کفر هست. کفر فرزند و مرگ پدر موضوع ارث سایر ورثه است. شما در نظر بگیرید که اسلام، حالا مجهولَیْ التاریخ من در نظر می‌گیرم اشکال ندارد، مجهول التاریخ بگیرم که دیگر آن شبهه هم نیاید. یک زمانی بوده که مرگ نبوده. اسلام هم نبوده، کفر بوده. استصحاب بقای کفر می‌خواهیم بکنیم نسبت به زمان واقعی موت. حالا زمان موت را، همان در معلوم التاریخ فکر کنم پیاده کنیم راحت‌تر است.

مرحوم آخوند در مجهولَیْ التاریخ اینجوری تعبیر می‌کردند، می‌گفتند که یک مرگ پدر داریم و کفر پسر. مرگ پدر را شما می‌خواهید استصحاب کنید تا زمان واقعی کفر پسر. ببینید کفر پسر ممکن است در زمان دوم تحقق داشته. در زمان سوم که کفر پسر اصلاً نیست. ممکن است کفر پسر در زمان دوم باشد. اگر مرگ پدر را شما استصحاب کنید، بگویید پدر نمرده است تا زمان دوم.

ببیند در ساعت اوّل مرگ پدر نبوده است، عدم مرگ پدر بوده و همچنین کفر پسر بوده. یعنی یکی از موضوع، قید موضوع بوده که کفر پسر هست و موضوع دیگرش نبوده. ما نمی‌دانیم آن عدم مرگ پدر که به مرگ پدر تبدیل شده آن عدم مرگ پدر در ساعت دوم تبدیل به مرگ پدر شده، یا در ساعت سوم. مرحوم آخوند می‌فرمایند که اگر شما عدم مرگ پدر را بخواهید استصحاب کنید تا زمان واقعی بقای کفر پسر. زمان واقعی بقای کفر پسر اگر ساعت دوم. می‌گویید عدم مرگ پدر در ساعت دوم اگر تبدیل به مرگ شده باشد احتمال دارد این عدم مرگ پدر در ساعت دوم تبدیل به مرگ شده باشد، احتمال دارد در ساعت سوم تبدیل به مرگ شده باشد. آن کفر پسر را ما می‌خواهیم استصحاب کنیم. کفر پسر را استصحاب می‌خواهیم بکنیم نسبت به زمان واقعی مرگ پدر. کفر پسر را اگر می‌گوییم پسری که در ساعت اوّل کافر بوده که در آن ساعت هنوز پدر نمرده بوده، کفر پسر را استصحاب می‌کنیم تا زمانی که مرگ پدر تحقق پیدا کرده باشد. صحبت سر این هست که مرگ پدر ممکن است ساعت دوم باشد، ممکن است ساعت سوم باشد. اگر مرگ پدر ساعت سوم باشد کفر پسر در ساعت سوم تبدیل به اسلام شده. پس بنابراین این کفر پسر، آن شبهۀ نقض یقین به یقین اینجا شد. آن شبهۀ مرحوم آخوند را.

اجمالاً مطلب کلی‌اش را بگویم، تصورم این هست که ما همان اشکالی را که به مرحوم آخوند مطرح کردیم که اشکال ما این بود که شما چرا ملاحظۀ عمود زمان را می‌کنید. ملاحظۀ زمان نسبی را اگر بکنید آن عدم اتصال یقین به شک مشکلی پیدا نمی‌کند. اشکال ما به مرحوم آخوند این بود که اینجا نباید دوباره پای عمود زمان را وسط بکشید. وقتی پای عمود زمان را وسط نکشیدید، زمان نسبی را مطرح بکنید شبهۀ عدم اتصال یقین به شک پیش نمی‌آید. عین همین بیان هم در ما نحن فیه می‌آید. اینجا علتی که آن شبهۀ مرحوم آخوند مطرح شده آن این هست که شما زمان یقین را زمان تفصیلی در نظر گرفتید. می‌گویید آن زمان یقین زمان اوّل است یا زمان دوم است. اگر زمان اوّل باشد بقای یقین نیست، نسبت به زمان دوم. اگر زمان دوم باشد بقاء هست. نه، شما آن زمان یقین را زمان اجمالی در نظر بگیرید، یک زمان مشخص رویش دست نگذارید کدام زمان است، پای عمود زمان را اینجا وسط نکشید. وقتی پای عمود زمان را وسط نکشید اشکال مرحوم آخوند نمی‌آید. اشکال مرحوم آخوند از اینجا ناشی شده است که ایشان پای عمود زمان را وسط کشیده. که همین اشکال را هم ما آنجا مطرح می‌کردیم که نباید پای عمود زمان را وسط بکشید، وقتی پای عمود زمان را وسط نکشیدید اشکال پیش نمی‌آید. حالا این را ملاحظه بفرمایید. این بحث را در کلام مرحوم آقای صدر ملاحظه بفرمایید. آقای صدر می‌خواهند بفرمایند که آن شبهه‌ای که ما در آنجا داشتیم در اینجا نمی‌آید. مبنایی که ما آنجا داشتیم که شبهۀ مصداقیه نقض یقین به شک است در اینجا نمی‌آید. براساس مباحث الاصول ملاحظه بفرمایید این را صحبت می‌کنیم.

شاگرد: اشکال اثباتی که خود شما فرمودید اینجا

استاد: آن اشکال اثباتی هم نمی‌آید حالا آن هم نمی‌آید، آن را بعد عرض می‌کنم. آن اشکال اثباتی غیر از این اشکال اثباتی است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان